

مَثَل ناظر خائن

¹And he said also unto his disciples, There was a certain rich man, which had a steward; and the same was accused unto him that he had wasted his goods.²And he called him, and said unto him, How is it that I hear this of thee? give an account of thy stewardship; for thou mayest be no longer steward.³Then the steward said within himself, What shall I do? for my lord taketh away from me the stewardship: I cannot dig; to beg I am ashamed.⁴I am resolved what to do, that, when I am put out of the stewardship, they may receive me into their houses.⁵So he called every one of his lord's debtors unto him, and said unto the first, How much owest thou unto my lord?⁶And he said, An hundred measures of oil. And he said unto him, Take thy bill, and sit down quickly, and write fifty.⁷Then said he to another, And how much owest thou? And he said, An hundred measures of wheat. And he said unto him, Take thy bill, and write fourscore.⁸And the lord commended the unjust steward, because he had done wisely: for the children of this world are in their generation wiser than the children of light.⁹And I say unto you, Make to yourselves friends of the mammon of unrighteousness; that, when ye fail, they may receive you into everlasting habitations.¹⁰He that is faithful in that which is least is faithful also in much: and he that is unjust in the least is unjust also in much.¹¹If therefore ye have not been faithful in the unrighteous mammon, who will commit to your trust the true riches?¹²And if ye have not been faithful in that which is another man's, who shall give

¹و به شاگردان خود نیز گفت: شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.²پس او را طلب نموده، وی را گفت: این چیست که دربارهٔ تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.³ناظر با خود گفت: چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد؟ طاقت زمین کردن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.⁴دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانهٔ خود بپذیرند.⁵پس هریکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت: آقایم از تو چند طلب دارد؟⁶گفت: صد رطل روغن. بدو گفت: سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.⁷باز دیگری را گفت: از تو چقدر طلب دارد؟ گفت: صد کیل گندم. وی را گفت: سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.⁸پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقلتر هستند.⁹و من شما را می‌گویم: دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.¹⁰آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.¹¹و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟¹²و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟¹³هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی‌توانید خدمت نمایید.

عشق پول و تورات

¹⁴و فریسیانی که زر دوست بودند همهٔ این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.¹⁵به ایشان گفت: شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.¹⁶تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می‌گردد.¹⁷لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط

you that which is your own?¹³ No servant can serve two masters: for either he will hate the one, and love the other; or else he will hold to the one, and despise the other. Ye cannot serve God and mammon.¹⁴ And the Pharisees also, who were covetous, heard all these things: and they derided him.¹⁵ And he said unto them, Ye are they which justify yourselves before men; but God knoweth your hearts: for that which is highly esteemed among men is abomination in the sight of God.¹⁶ The law and the prophets were until John: since that time the kingdom of God is preached, and every man presseth into it.¹⁷ And it is easier for heaven and earth to pass, than one tittle of the law to fail.¹⁸ Whosoever putteth away his wife, and marrieth another, committeth adultery: and whosoever marrieth her that is put away from her husband committeth adultery.¹⁹ There was a certain rich man, which was clothed in purple and fine linen, and fared sumptuously every day:²⁰ And there was a certain beggar named Lazarus, which was laid at his gate, full of sores,²¹ And desiring to be fed with the crumbs which fell from the rich man's table: moreover the dogs came and licked his sores.²² And it came to pass, that the beggar died, and was carried by the angels into Abraham's bosom: the rich man also died, and was buried;²³ And in hell he lift up his eyes, being in torments, and seeth Abraham afar off, and Lazarus in his bosom.²⁴ And he cried and said, Father Abraham, have mercy on me, and send Lazarus, that he may dip the tip of his finger in water, and cool my tongue; for I

گردد.¹⁸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

شخصی دولتمند و ایلعازر فقیر

¹⁹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد.²⁰ و فقری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند،²¹ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.²² باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.²³ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید.²⁴ آنگاه به آواز بلند گفت: ای پدر من ابراهیم، بر من ترجم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم.²⁵ ابراهیم گفت: ای فرزند، به‌خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.²⁶ و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.²⁷ گفت: ای پدر، به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی.²⁸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.²⁹ ابراهیم وی را گفت: موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند.³⁰ گفت: نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.³¹ وی را گفت: هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.

am tormented in this flame.²⁵ But Abraham said, Son, remember that thou in thy lifetime receivedst thy good things, and likewise Lazarus evil things: but now he is comforted, and thou art tormented.²⁶ And beside all this, between us and you there is a great gulf fixed: so that they which would pass from hence to you cannot; neither can they pass to us, that would come from thence.²⁷ Then he said, I pray thee therefore, father, that thou wouldest send him to my father's house:²⁸ For I have five brethren; that he may testify unto them, lest they also come into this place of torment.²⁹ Abraham saith unto him, They have Moses and the prophets; let them hear them.³⁰ And he said, Nay, father Abraham: but if one went unto them from the dead, they will repent.³¹ And he said unto him, If they hear not Moses and the prophets, neither will they be persuaded, though one rose from the dead.